

قضاوت علی (علیه السلام)



مردی عربی با داشتن یک ناقه (شتر ماده) به نزد رسول الله آمد و عرض کرد: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم)! این ناقه را می خری؟ حضرت فرمود: به چند درهم می فروشی ای اعرابی؟! عرض کرد: دویست درهم، پیامبر فرمود: ناقه تو قیمتش بیش از این است و پیوسته قیمت شتر را زیاد می کرد تا به چهارصد درهم رساند و از اعرابی خرید و پولها را در دامن اعرابی ریخت.

مرد عرب مهار ناقه را بگرفت و گفت: ناقه از من است و در هم هم مال من است و اگر تو را بینه و شاهد هست، حاضر کن.

در این وقت، ابوبکر پیدا شد، پیامبر فرمود: بیا تا این پیر مرد، یعنی ابوبکر، بین من و تو حکم کند، و ماجرا را برای او نقل کرد. او گفت: قضیه معلوم است که اعرابی شاهد می طلبد و شما باید شاهد بیاورید.

در این اثنا عمر نمودار شد و پیامبر فرمود: ای مرد عرب! حاضری این مردی که به طرف ما می آید بین ما حکم کند؟ عرض کرد: آری یا محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)! چون عمر نزدیک آمد، پیامبر فرمود: تو بین من و این اعرابی قضاوت کن، گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم)! سخن خود را بگو. فرمود: ناقه از من و دراهم از برای اعرابی است، عمر به اعرابی گفت تو ادعای خود را بگو؟ اعرابی گفت: ناقه و دراهم هر دو از من است، اگر محمد ادعائی می کند باید شاهد اقامه کند؛ عمر گفت: قول اعرابی درست است و بر صحت کلامش قسم می خورد.

پیامبر به اعرابی فرمود: من تو را محاکمه می کنم نزد کسی که به حکم پروردگار عزیز و جلیل بین ما حکم کند، که ناگاه علی (علیه السلام) بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد.

علی (علیه السلام) عرض کرد: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم)! شما با این مرد در چه واقعه ای صحبت دارید؟ حضرت فرمود: یا ابوالحسن! بین من و این مرد عرب قضاوت کن، علی (علیه السلام) فرمود: ای اعرابی! به پیامبر چه ادعا داری؟ گفت: پول ناقه ای را که به او فروخته ام از او می خواهم.

علی (علیه السلام) از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: شما چه می گوئید؟ فرمود: من پول تمام ناقه را پرداخته ام، امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای اعرابی! آیا رسول خدا راست می گوید؟ گفت: نه هیچ چیز به من نپرداخته است، حضرت شمشیر از غلاف کشید و به یک ضربه او را به هتل رسانید. پیامبر فرمود: چرا چنین کردی؟ عرض کرد: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم)! من شما را بر اوامر و نواهی خداوند متعال و بر بهشت و جهنم و ثواب و عقاب و وحی خدا تصدیق می کنم، چگونه می شود که در بهای شتر ماده این اعرابی تو را تصدیق نکنم؟ من اعرابی را از این جهت کشتم که شما را تکذیب کرد و گفت رسول خدا پول شتر را نداده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راست گفتمی و حکم به حق کردی ولی دیگر به مثل این کار عود مکن؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به ابوبکر و عمر نمود و فرمود: حکم خدا این بود که علی (علیه السلام) قضاوت کرد نه حکمی که شماها کردید. مردی عربی با داشتن یک ناقه (شتر ماده) به نزد رسول الله آمد و عرض کرد: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم)! این

ناقه را می خری؟ حضرت فرمود: به چند درهم می فروشی ای اعرابی؟! عرض کرد: دویست درهم، پیامبر فرمود: ناقه تو قیمتش بیش از این است و پیوسته قیمت شتر را زیاد می کرد تا به چهارصد درهم رساند و از اعرابی خرید و پولها را در دامن اعرابی ریخت.

مرد عرب مهار ناقه را بگرفت و گفت: ناقه از من است و در هم هم مال من است و اگر تو را ببینم و شاهد هستم، حاضر کن. در این وقت، ابوبکر پیدا شد، پیامبر فرمود: بیا تا این پیر مرد، یعنی ابوبکر، بین من و تو حکم کند، و ماجرا را برای او نقل کرد. او گفت: قضیه معلوم است که اعرابی شاهد می طلبد و شما باید شاهد بیاوری.

در این اثنا عمر نمودار شد و پیامبر فرمود: ای مرد عرب! حضری این مردی که به طرف ما می آید بین ما حکم کند؟ عرض کرد: آری یا محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)! چون عمر نزدیک آمد، پیامبر فرمود: تو بین من و این اعرابی قضاوت کن، گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم)! سخن خود را بگو. فرمود: ناقه از من و دراهم از برای اعرابی است، عمر به اعرابی گفت تو ادعای خود را بگو؟ اعرابی گفت: ناقه و دراهم هر دو از من است، اگر محمد ادعائی می کند باید شاهد اقامه کند؛ عمر گفت: قول اعرابی درست است و بر صحت کلامش قسم می خورد.

پیامبر به اعرابی فرمود: من تو را محاکمه می کنم نزد کسی که به حکم پروردگار عزیز و جلیل بین ما حکم کند، که ناگاه علی (علیه السلام) بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد.

علی (علیه السلام) عرض کرد: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم)! شما با این مرد در چه واقعه ای صحبت دارید؟ حضرت فرمود: یا ابالحسن! بین من و این مرد عرب قضاوت کن، علی (علیه السلام) فرمود: ای اعرابی! به پیامبر چه ادعا داری؟ گفت: پول ناقه ای را که به او فروخته ام از او می خواهم.

علی (علیه السلام) از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: شما چه می گوئید؟ فرمود: من پول تمام ناقه را پرداخته ام، امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای اعرابی! آیا رسول خدا راست می گوید؟ گفت: نه هیچ چیز به من نپرداخته است، حضرت شمشیر از غلاف کشید و به یک ضربه او را به هتل رسانید. پیامبر فرمود: چرا چنین کردی؟ عرض کرد: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم)! من شما را بر اوامر و نواهی خداوند متعال و بر بهشت و جهنم و ثواب و عقاب و وحی خدا تصدیق می کنم، چگونه می شود که در بهای شتر ماده این اعرابی تو را تصدیق نکنم؟ من اعرابی را از این جهت کشتم که شما را تکذیب کرد و گفت رسول خدا پول شتر را نداده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راست گفتی و حکم به حق کردی ولی دیگر به مثل این کار عود مکن؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به ابوبکر و عمر نمود و فرمود: حکم خدا این بود که علی (علیه السلام) قضاوت کرد نه حکمی که شماها کردید.